

زنان و ادبیات

راجر وبستر^(۱) ترجمه مژگان برومند

به لحاظ تاریخی می‌توان استدلال کرد که ادبیات همچون طبقه اجتماعی و نژاد، موقعیت زنان را به طرق گوناگون حاشیه‌ای و تحت سیطره نشان داده است. در متون ادبی، زنان به نسبت مردان نقش کم اهمیتی دارند. ناگفته پیداست که هم در آثار نویسندگان مرد و هم در آثار نویسندگان زن استثناهایی در این زمینه وجود داشته است، اما فمینیستها از زمان ویرجینیا ولف به بعد مدعی بوده‌اند که تجربه غالب یا اصلی در ادبیات، تجربه‌ای مردانه است، نه فقط بخاطر اینکه شخصیتها اغلب مرد هستند، بلکه به دلیل موضوعات انتخاب شده در این آثار. تقریباً تا همین اواخر رمانهایی بسیار معدود به مشقات و مشکلات زایمان و تربیت فرزند (یعنی موضوعی که محور تجربه بخش بزرگی از مردم کشورهای صاحب فرهنگ ادبی است) پرداخته‌اند. بدین ترتیب در نهاد فرهنگی ادبیات آن گونه که در برنامه‌های درسی دانشگاه آموخته می‌شود و نیز در انتخاب «آثار ارزشمند ادبی»، نویسندگان مرد و دیدگاه مردانه برتری دارند. منتقدان فمینیست ادعا می‌کنند آثاری که ارزشمند تلقی می‌شوند، منعکس‌کننده گروه قدرتمند و مسلط جامعه (یعنی مردان، طبقات میانی یا فوقانی جامعه و سفیدپوستان) است. آثار آن دسته از زنانی که در این مجموعه گنجانده می‌شود، به طور عملی حکم آثار «مردان بی حق و حساب» را دارد که در آن بر دیدگاههای مردانه درباره واقعیت صحنه گذارده شده یا اینکه دیدگاههای مردانه درباره زنان و ارائه

در قرن بیستم برخی از مباحث در زمینه چگونگی نمایاندن زنان در ادبیات به طور عمده توسط زنان رمان نویسی همچون ویرجینیا ولف^(۲) و سپس منتقدان ادبی فمینیست (با نگرش زنانه) مورد بررسی قرار گرفته است. این بدان مفهوم نیست که بیشتر کوششی در جهت طرح سؤال درباره وضعیت زنان در ادبیات صورت نگرفته بود: در کتاب «دفاعیه‌ای از حقوق زن»^(۳) (۱۷۶۲) مری ولستن کرافت^(۴) ضرورت پیشرفت آموزشی زنان را مطرح کرد و رمان نویسان قرن نوزدهم از قبیل جورج الیوت^(۵) در بریتانیا و ژرژساند^(۶) در فرانسه نگرشهای متداول اجتماعی درباره زنان را به باد انتقاد گرفتند، گرچه این انتقادات به اندازه اخلاف قرن بیستمی آنان ریشه‌ای نبود. موضوع عمده‌ای که به مرور زمان اهمیت فزاینده‌ای یافته عبارت است از اینکه تجربیات و صدای زنان تا چه حد در ادبیات بازتاب یافته است؟ موضوعات متعدد دیگری نیز به این مسأله مربوطند. برای مثال: آیا نویسنده مرد می‌تواند به گونه‌ای شایسته شخصیتهای زن و تجربیات زنانه را در آثار خود ارائه کند؟ از سوی دیگر اگر زنان و نهاد ادبیات به طور کلی تحت سیطره مردان است، در آن صورت آیا نویسنده زن قادر خواهد بود این قید و بندها را درهم شکنند و ذهنیتی به واقع زنانه را بیان کند؟ برخی از منتقدان فمینیست که معتقدند مؤنث نامیدن تجربه‌ای خاص بخاطر تقویت این اسطوره که همه زنان تجربیات مشابهی را از سر می‌گذرانند نتیجه معکوس دارد، با این عقیده مخالفند.

زمینه دیگری که نظریه ادبی و زنانه آن را مورد انتقاد قرار داده، نقد ادبی است زیرا اغلب نقدهای نوشته شده واجد ارزشها و محکهای است که به دیدگاهها و تجربیات مردانه مرکزیت می‌بخشد و دیدگاهها و تجربیات زنانه را کم اهمیت جلوه می‌دهد. حتی اگر دانشجوی مؤنث رمانی بخواند که نویسنده‌اش زن است و به شخصیتهای زن می‌پردازد، شیوه‌ای که برای نقد آن اتخاذ می‌شود صیغه‌ای مردانه دارد. آنت کلدنی^(۷) منتقد فمینیست آمریکایی نشان داده است که چگونه تعلیم و تربیت و فرایند نقد ادبی، خوانندگان را در موقعیتی قرار می‌دهند که

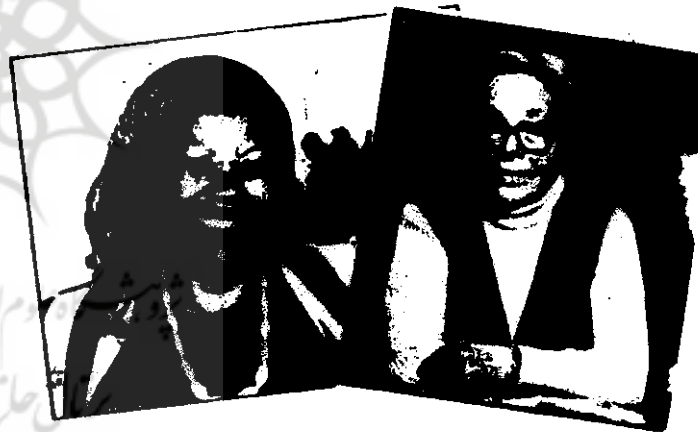
متون ادبی را صرفاً به شیوه‌های مجاز خاصی در نظر بگیرند و «بفهمند». وی استدلال می‌کند که به هنگام خواندن، با متن سر و کار نداریم بلکه با «سرمشق» سر و کار داریم؛ به عبارت دیگر: «اما معنا را از متن بر حسب آنچه نیاز داریم (یا مایل هستیم) برای خود استخراج می‌کنیم، یعنی بر حسب مفروضات و موضع گیریهای قبلی (چه آگاهانه و چه غیر آن) که در خواندن متن به کار می‌بریم»^(۸). خواندن، عملی اجتماعی شده و اکتسابی است و عادات ما در خواندن می‌تواند حول فرضیات و عرفهای هنجاری و بنابراین، مردانه جامعه تثبیت شود. کلدنی برای اثبات این موضوع به تجربه خودش در خواندن منظومه «بهشت گمشده»^(۹) نوشته میلتن^(۱۰) (۱۶۶۷) و لذت بردن از آن اشاره می‌کند و می‌گوید که این تجربه برای او تناقض آمیز بود زیرا نمی‌توانست بر «حکمت لاهوتی و یا سلسله مراتب ارزش گذاری جنسی آن» صحنه گذارد. وی در توضیح می‌گوید که به کارگیری تدابیر نقادانه خاصی («الگوی تفسیر») را آموخته بود و اکتساب کرده بود که او را قادر به فهم این منظومه شعر می‌کرد؛ البته از دیدگاه مجموعه عرفهای لاهوتی و جنسی‌ای که متعلق به خود او نبود. به هنگام «فرا گرفتن اینکه چگونه متن را درست باید خواند»، هرگونه تفسیر مخالف یا متعارض همچون هویت فردی خود او ملغی شده بود.



نظریه و نقد ادبی زنانه نگر (فمینیستی)

رمان «اتاقی از آن خود آدمی»^(۱۵) (۱۹۲۸) نوشته ویرجینیا ولف گرچه اثری تئوریک به مفهوم متداول کلمه نیست، با این حال نقطه آغاز مطالعه درباره ادبیات زنان و مبدا نقد فمینیستی است. شایان توجه است که برخی منتقدان فمینیست از کلام^(۱۶) نظریه ادبی اجتناب کرده‌اند زیرا آن را ادامه کلام مردانه و تسلط مردان در تحقیقات ادبی می‌دانند. به طور یقین قدرت و شاید ویژگیهای زبانی بسیاری از نوشته‌های تئوریک، این موضع را معتبر جلوه می‌دهد. از اینجا نتیجه گرفته می‌شود که یکپارچه تلقی کردن نظریه ادبی زنانه نگر کار پر مخاطره‌ای است: سرشت اغلب نوشته‌های زنانه نگر چنان است که از دیدگاهی واحد و مرکزی اجتناب می‌ورزند و مبین مجموعه‌ای از رهیافت‌های متکثر و نامتمرکزند. به همین لحاظ، در این بحث بهتر است به جای فمینیسم از «انواع فمینیسم» صحبت شود.

ویرجینیا ولف همچنین به جنبش گسترده‌تری از زنان نویسنده تعلق داشت که اوایل قرن بیستم دیدگاهی به طور مشخص زنانه را در آثار خود برگزیدند (همچون کاترین مانسفیلد^(۱۷)، ره کساوست^(۱۸) و ژرئی ریچاردسن^(۱۹)). مشکل می‌توان نوشته‌های فمینیستی را بر حسب شخصیت‌های منفرد مشخص کرد و بنابراین این بهتر است نوشته‌های ویرجینیا ولف را به منزله بخشی از جنبشی گسترده‌تر و یا به منزله کلامی جدید در نظر گرفت که کلامهای مسلط جنسیت را به چالش می‌طلبد.



این کار همچنین تلاشی است برای بازیابی و بررسی نکات ابراز شده از سوی دیگر زنان نویسنده‌ای که تاکنون اغلب نادیده انگاشته شده بودند. بحث عمده ویرجینیا ولف درباره فقدان زنان نویسنده درباره شرایط مادی زندگی زنان است؛ شرایطی که در آن، زنان چندان از استقلال مادی برخوردار نیستند (یا اصلاً برخوردار نیستند) و عموماً انتظار می‌رود که نیازهای مردان را برآورده کنند. موضوع این نبود که زنان نمی‌توانستند داستان بنویسند و ویرجینیا ولف این نکته را به عنوان نمونه یا اشاره به افراد^(۲۰) که پس از مرگ شوهرش مجبور شد برای ادامه حیات خود دست به داستان‌نویسی بزند، ثابت می‌کند. ولف سپس به بحث درباره شمار فزاینده زنان نویسنده در قرون هجدهم و نوزدهم می‌پردازد اما اغلب این زنان نوشتن را بیشتر نوعی کار تفریحی قلمداد می‌کردند تا کاری حرفه‌ای، زیرا نهادهای ادبیات - همچون زندگی خانوادگی - هنوز تحت سیطره مردان بود. ویرجینیا ولف از خواهر شکسپیر به عنوان مثالی فرضی نام می‌برد و می‌گوید که اگر او نیز از نیوگ برادرش برخوردار بود و همچون او زندگی می‌کرد، باز هم استعداد او هرگز نمی‌توانست به ثمر برسد و به صورت آثار ادبی تظاهر یابد زیرا او مجبور می‌بود همان نقش‌هایی را اجرا کند که به صورت کار در خانه و وظایف مادرانه به زنان تحمیل می‌شود. ویرجینیا ولف با آن اسقفی هم عقیده است که از قرار معلوم گفته بود هیچ زنی نمی‌تواند نیوگ شکسپیر را

داشته باشد، نه فقط به این خاطر که زنان نمی‌توانند چنین ویژگی‌هایی داشته باشند، بلکه بدین لحاظ که آنان قادر به متجلی کردن نبوغشان در چنین جامعه مردسالارانه‌ای نیستند.

یکی از مهمترین خدمات ویرجینیا ولف به نقد فمینیستی، بحث او درباره زبان است که در نظریه‌های متأخر بدان توجه شده است. شاید بتوان گفت برخورد او با زبان مبتنی بر هیچ نظریه‌ای نیست زیرا او جملات را به «مذکرانه» و «مؤنثانه» تقسیم می‌کند بدون اینکه از برداشت شخصی خود فراتر رود و ویژگیهای هر یک از این دو نوع جمله را بر شمارد. با این حال او نقش ایدئولوژیک زبان را در ایجاد جنسیت تشخیص داد و بعدها منتقدان زنانه نگر از قبیل دیل اسپندر در کتاب «مرد زبان را به وجود آورد»^(۲۱) (۱۹۸۰) به بسط این نکته و نظریه پردازی درباره آن پرداختند:

«قاعده معناشناختی تظاهر جنسیت در زبان، بسیار ساده است: در مقوله اساسی وجود دارد که عبارت است از «مذکر» و «مؤنثی مذکر». آنچه با «مذکر» مرتبط باشد از حوزه معانی مثبت و خوب برخوردار است و آنچه با «مؤنثی مذکر» مرتبط باشد، فاقد آن ویژگی‌ها تلقی می‌شود... از ساخت معنایی زبان انگلیسی به خوبی معلوم می‌شود که مؤنث بودن در نظامی پدرسالار چه مفهومی دارد...»^(۲۲)

زبان آگاهی را به صورت کلام شکل می‌دهد. بدین ترتیب، مزیت بخشیدن به جایگاه مردان در جامعه و برقراری نظامی پدرسالارانه را در چشم انداز تاریخی و استدلالی گسترده‌تر و نیز در زبان روزمره یا ادبی می‌توان دریافت. دیل اسپندر در کتاب «زنان نامرئی»^(۲۳) (۱۹۸۲) این بحث را مطرح می‌کند که آگاهی جدا از مردم وجود ندارد و «منتظر نیست تا مردانی با استعداد آن را کشف کنند و به دور از عقاید و اعتقادات شخصی خود بیطرفانه به ثبت آن پردازند»، بلکه آگاهی «طبق ارزشها و اعتقاداتی که با آن شروع می‌شوند» به وجود می‌آید.^(۲۴) بدین سان فلسفه، علم و در واقع همه شکل‌های آگاهی که از دیدگاهی عمدتاً مردسالارانه در زبان به وجود می‌آیند - زبانی که خود آن دیدگاه را تقویت می‌کند - بر ارزشهای مردانه استوارند و علیه زنان تبعیض قائل می‌شوند. اسپندر در بحث درباره قدرت اجتماعی می‌گوید که مبارزه با ستمگری علیه گروه‌هایی که حقیر و ناتوان انگاشته می‌شوند، به ضرر گروه مسلط است.

نقد ادبی به منزله نوعی کلام و شکلی از آگاهی، به شیوه‌های مختلف سامان پدرسالارانه جامعه را تقویت کرده است. چنان که پیش از این دیدیم یکی از جلوه‌های این امر، بزرگ قلمداد کردن آثار ادبی‌ای است که اغلب توسط مردان نوشته شده است؛ اما این امر جلوه‌های دیگری نیز داشته است که در نقدهای فمینیستی مورد بحث قرار گرفته‌اند یا به چالش طلبیده شده‌اند. اسطوره ادبیات به منزله بازآفرینی دقیق واقعیت که منشأ آن نظریه محاکات^(۲۵) است (یعنی نظریه‌ای که محور آن نقد مبتنی بر اصالت انسان^(۲۶) مقدم بر هر رهیافت نظری است) و هنوز هم طرفداران فراوانی دارد، تبدیل به یکی از زمینه‌های بحث در نظریه ادبی فمینیستی شده است. در رمان نویسی قرن نوزدهم فنون رئالیسم کلاسیک به کار گرفته می‌شد و زنان نویسنده‌ای همچون شارلوت برونته^(۲۷) و جورج الیوت از آن برای نوشتن داستانهایی درباره زنان استفاده می‌کردند. اما همان‌گونه که گرکپلن^(۲۸) در کتاب «فرهنگ و فمینیسم»^(۲۹) (۱۹۸۶) استدلال می‌کند، در این دیدگاه ادبی از این نکته که متون ادبی از درون ایدئولوژی شکل می‌گیرند و «واقعیتی» که آنها بیان می‌کنند مبتنی بر فرهنگی تاریخی است که آنان را در بر گرفته است، چشمپوشی می‌شود. ادعاهای نقد ادبی درباره حقیقت داشتن و مطابق واقع بودن این متون نیز به طریق اولی ناشی از فرهنگی است که از آن به وجود آمده‌اند. کپلن جنسیت را به طبقه و ذهنیت ربط می‌دهد و به گونه‌ای تلویحی می‌گوید که وقتی زنان نویسنده کلام ادبی رئالیسم را به منظور ارائه تصویری به ظاهر رئالیستی از زنان به کار می‌برند، و نیز

وقتی نقد فمینیستی این زنان نویسنده را تحسین می کند و در عین حال نظام پدرسالارانه جامعه را به طور کلی به چالش می طلبد، در واقع توافق کرده اند تا هیچ تصویری از زنان خارج از محدوده رئالیسم ارائه نشود:

«برای فمینیسم پذیرش پیامدهای این انکار عملی رئالیسم در متن دشوار است، دست کم به این دلیل که ادبیات یکی از محدود کلامهای همگانی بود که زنان اجازه داشتند آنجا که تجسم تخیلی مردان نبودند، از خود سخن بگویند. با این حال زن نویسنده سفید پوست و از طبقه میانی جامعه، هر چند با همدردی به توصیف زنان طبقات و نژادهای دیگر در داستانهای خود بپردازد، هرگز نمی تواند ذهنیت آنان را به صورتی «عینی» و «واقع نمایانه» باز آفریند.»^(۳۰)

بچهایی از این قبیل را در نقدهای فمینیستی نباید به مفهوم تضعیف موقعیت فمینیسم دانست. در واقع همان گونه که توریل موی^(۳۱) در کتاب خود با عنوان «سیاست جنسی/متنی: نظریه ادبی فمینیستی»^(۳۲) (۱۹۸۵) اشاره کرده است، تظاهر به اینکه نظریه ادبی فمینیستی مجموعه ای همگن از نظرات است، کاری نادرست و به ضرر فمینیسم است. با این حال وی دو سنت فکری را در نظریه فمینیستی بر می شمارد که عبارتند از سنت انگلیسی-آمریکایی و سنت فرانسوی. به اعتقاد موی، نقد فمینیستی انگلیسی-آمریکایی بیشتر در پی ایجاد موضعی سیاسی علیه تسلط مردان در نهادهای ادبیات و تحصیلات ادبی است، به ویژه در آثاری ادبی که ارزشمند تلقی می شوند. نظریه پردازان و منتقدان فمینیستی از قبیل الیان شوالتر^(۳۳) و الین مورز^(۳۴) تلاشهای زیادی برای ایجاد سنت متفاوتی از زنان نویسنده انجام داده اند و به این منظور آثار رمان نویسانی همچون شارلوت پرکینز گیلمن^(۳۵) یا کیت شوپن^(۳۶) را احیا کردند، اما به زعم موی اینان صرفاً یک مجموعه از آثار برجسته ادبی را با مجموعه ای دیگر عوض کردند، بدون اینکه با سلسله مراتب و اقتدار متن به منزله شیوه ای برای انتقال تجربیات جهان شمول انسانی به مخالفت برخیزند: «به خواننده فمینیست اجازه داده نمی شود که به پاخیزد و این صدای زنانه را به چالش طلبد. متن زنانه همچون متن مردانه گذشته، مستبدانه حکم می راند.»^(۳۷) گرچه موی، عمقی بودن نظریه و نقد ادبی فمینیستی انگلیسی-آمریکایی را واجد ماهیتی سیاسی و خطیر می داند، با این حال معتقد است که این دیدگاه در دام شیوه های متداول نقد مبتنی بر اصالت انسان گرفتار آمده است که در آن رابطه بین نویسنده و خواننده جالش نمی شود و «تجربه» مطابق واقع متن برای معتبر شمردن دیدگاه خاصی درباره زنان که جهان شمول تلقی می شود به کار می رود. موی به طور متقابل به سنت فمینیستی فرانسوی روی می آورد که مشخصات آن عبارتند از: (۱) توجه بیشتر به خود متن، (۲) علاقه وافر به نقد روانکاوانه، (۳) مردود شمردن این فرض که نویسندگان زن لزوماً صدای زنانه در آثار خود می آفرینند، و (۴) همه آثار نویسندگان مرد را از نظر دور نمی دارند. نظریه فمینیستی فرانسوی به طور کلی از دیدگاههای متنوعتری تأثیر پذیرفته است و برخلاف برخی فمینیستهای انگلیسی-آمریکایی، واجد مواضع مشترک روشنی نیست. یکی از انتقاداتی که به ژولیا کریستوا^(۳۸) یا هلن سیکسوس^(۳۹) گرفته می شود این است که آنان در نوشته های خود نظرات متناقض یا آشفته ای ابراز می کنند. اما فراتر رفتن از دیدگاههای کلام متداول (مردانه) درباره نوشتن و نیز خواندن، شاید دلیلی باشد برای اینکه زبان آنان در بدو امر فهم ناشدنی به نظر می رسد، درست برخلاف کلام سنت فمینیستی انگلیسی-آمریکایی که فی البداهه فهمیده می شود. همچنین تأکید فمینیستهای فرانسوی بر متن، بیشتر تأکیدی است بر «نوشتن»، یعنی تأکیدی بر لذات بهره زای نوشتن و خواندن که می تواند منجر به تأکید بر شکلهای متفاوت و چندگانه ذهنیت شود؛ تأکیدی که نقد فمینیستی انگلیسی-آمریکایی طرفدار آن نیست. بدین سان، به جای رویارویی با کلام پدرسالارانه و یا طرد کردن آن، بیشتر به آن «پرداخته» می شود تا از

این طریق تضعیف گردد. به پیروی از نقد فمینیستی فرانسوی می توان گفت به یک مفهوم نیازی برای برجسته تلقی کردن مجموعه ای از آثار ادبی، یا نیازی به مقوله های گوناگون ادبیات که مشخصه فرهنگ غرب و پژوهشهای ادبی قلمداد شده اند، نیست. □

پانویس ها:

1. Roger Webster
2. Virginia Woolf (۱۹۴۱-۱۸۸۲)، رمان نویس و منتقد انگلیسی.
3. A vindication of the Rights of woman
4. Mary Wollstonecraft
5. George Eliot (نام مستعار Mary Ann Evans، ۱۸۸۰-۱۸۱۹)، رمان نویس انگلیسی.
6. George Sand
7. Dale Spender
8. Mothers of the Novel
9. The Rise of the Novel
10. Ian Watt
11. Annette Kolodny
12. Annette kolodny, 'Dancing Through the Minefield: Some Observations on the Theory, Practice, and Politics of a Feminist literary Criticism,' in Elian showalter (ed.), The New Feminist criticism: Essays on Women, Literature and Theory (London, Virago, 1986) P. 153. Originally published in America in 1985).
13. Paradise lost
14. John Milton (۱۶۷۴-۱۶۰۸)، شاعر انگلیسی.
15. A Room of One's Own
16. discourse
17. Katherine Mansfield (۱۹۲۳-۱۸۸۸)، داستان کوتاه نویس بریتانیایی.
18. Rebecca West (۱۸۹۲)، رمان نویس و منتقد انگلیسی.
19. Dorothy Richardson (۱۹۵۷-۱۸۷۳)، رمان نویس انگلیسی.
20. Aphra Behn (۱۶۸۹-۱۶۴۰)، رمان نویس و نمایشنامه نویس انگلیسی.
21. Man Made language
22. Dale Spender, Man Made Language (London, Routledge, 1980) P. 23.
23. Invisible Women
24. Dale Spender, Invisible Women: The schooling Scandal (London, Writers and Readers, 1982) P. 2.
25. mimesis
26. humanist criticism
27. Charlotte Bronte (۱۸۵۵-۱۸۱۶)، رمان نویس انگلیسی.
28. Cora kaplan
29. Culture and Feminism
30. Cora kaplan, culture and Feminism (London, Verso, 1986) P. 162.
31. Toril Moi
32. Sexual/ Textual politics: Feminist literary Theory
33. Elaine showalter
34. Ellen Moers
35. Charlotte Perkins Gilman (۱۹۳۵-۱۸۶۰)، رمان نویس آمریکایی.
36. Kate Chopin (۱۹۰۴-۱۸۵۱)، رمان نویس آمریکایی.
37. Toril Moi, Sexual/ Textual Politics: Feminist literary Theory (London, Methuen, 1985) P. 78.
38. Julia Kristeva
39. Helene Cixous